

مر تفضی صراف

بقیه از شماره قبل

## آئین قلندری

سر تراشیدگان

روایت فوق را بنقل از تاریخ فرشته در حاشیه سفرنامه صفحات ۲۶ و ۲۷ چنین میخوانیم «و این سید جمال مجرد ساوجبود ومدتی در مصر مفتی بود چنانکه هر مشکلی که مردم را در مسائل پیش می آمد بی آنکه بکتاب رجوع کند جواب میگفت و مصریان او را کتابخانه روان میگفتند . . . . سید جمال مجرد بفرط جمال موصوف بود چنانکه مصریان او را یوسف ثانی میخواندند و همچنانکه زلیخا به حضرت یوسف مفتون شده بود زنی از امرای مصر عاشق سید جمال مجرد گردید و او بتنگ آمده از مصر جانب زمین دمیاط گریخته و آن زن از فرط تعلق بی تابانه بدنبال او شتافت و چون این خبر بسید جمال مجرد رسید مضطرب گشت و دست بدعا برداشته زوال حسن خود از خدا خواست و آن بشرف اجابت رسیده موی سبلیت و ریش و ابروی او همه ریخت وزن چون بد آنجا رسید و بدان هیأت دید روی گردانید و بمصر رفت و سید از آن بلانجات یافته در آن جا توطن نمود» (تاریخ فرشته ج ۲ ص ۴۰۷) شرح توطن و داستان شیخ وقاضی رادرس ۲۸ سفرنامه ابن بطوطه چنین میخوانیم .

«میگویند شیخ چون بدمیاط آمد در گورستان شهر منزل گزید روزی قاضی آنجا که ابن عمید نام داشت برای تشییع جنازه یکی از اعیان بگورستان آمد شیخ رادید در آنجا نشسته باو تعرض کرد و گفت «تو بدعت گزاری» شیخ گفت : «تو قاضی نادانی هستی، سوار از میان گورها میگذری و حال آنکه میدانی احترام زنده و مرده انسان یکی است» .

قاضی گفت: «عمل توزشت تر است که ریش خود را میتراشی». شیخ گفت مرا میگوئی؟ و صیحه‌ای زد و چون سر بر آورد ریش سیاه بلندی بر روی او بود قاضی و همراهان در شگفت شدند و قاضی از استر فرود آمد آنکاه شیخ صیحه‌های دیگر بزد و چون سر بلند کرد ریش سپید زیبایی داشت و بار سوم صیحه زد و بحالت اولی خود که ریش تراشیده داشت باز آمد.

قاضی دست او را بوسید و شاگرد او شد و خانقاه نیکوئی برای او ساخت و تازنده بود مالازم خدمت شیخ بود و چون شیخ وفات یافت او را در خانقاه خود دفن کردند. قاضی نیز وصیت کرد که بعد از مرگ در آستانه خانقاه بخاک سپرده شود تا هر کس زیارت شیخ می‌رود پای برگور او نهد».

تاریخ تقریبی نوشته‌های فوق بسال ۷۲۸ راجع است که از صفحه ۱۷۹ سفرنامه معلوم می‌گردد. در همان صفحه در ذکر مراجعت از مکه ابن بطوطه مینویسد:

«بیستم شهر ذوالحجه در صحبت امیر قافله عراق پهلوان محمد حویج که از اهالی موصل بود و پس از مرگ شیخ شهاب‌الدین قلندر امارت حاج را بر عهده داشت از مکه حرکت کردم. این شیخ شهاب‌الدین مردی سخی و گشاده دست بود و پیش سلطان حرمت فراوان داشت و طبق مرسوم قلندران ریش و ابروان خود را می‌تراشید». سخن من در باره آئین قلندری است و نه تاریخ سر تراشیدگان بطور خصوصی. اگر بخواهم داخل تاریخچه سروروی ستردن بشوم لا اقل باید سیصد یا چهار صد صفحه در این موضوعه طلب بنویسم که مجال و فرصت آن در اینجا نیست ولی باید یاد آور شوم تا زمانیکه ادوار مختلف تصوف اسلامی و بویژه ایرانی بطور جداگانه تحقیق و بررسی نشده اظهار نظر در خصوص این گونه اجتماعات بضرر قاطع کمتر تواند بود. ولی میدانیم که قلندران مبنی و اساس کارشان بر تجربه نهاده شده و هدف اصلی آنها مخالفت و دهن کجی با اجتماعات مرسوم و معمول بوده و از جمله کارهای آنان خرق عادت است. سعدی در

گلستان آورده که: «ظاهر درویشی جامه زنده است و موی سترده و حقیقت آن دل زنده است» (گلستان چاپ مرحوم نفیسی ص ۸۴) من نمیتوانم این گفته سعدی را گرفته و در باره آن حکم کلی کنم. آیا درویشی که او معرفی میکند شامل تمام سلاله های متصوفه تواند بود، قدر مسلم جواب نه است، در هر يك از فرقه های تصوف گروه های دیگری وجود دارد که همه پیرو سلسله هستند ولی خود بذاته شعبه مستقل دیگری را تشکیل میدهند مثلاً جوانمردان که بخشی از تصوف را اشغال نموده اند از لحاظ آداب و عادات و رسوم خود بکلی مجزا توانند بود و همچنین ملامتیه و قلندریه. عبدالرزاق کاشی سمرقندی در فصل سیم در بیان مأخذ فتوت آورده است که:

«و در تصوف حلق سرسنت است و در فتوت نیست چه حلق اشارت است بازالت موانع ترقی و بدایت فنا که در تصوف مقصد است، و تفتی افتناء فضایل و اکتساب مکارم است که اقتضاء محلی وجود میکند. پس محتاج با فنا و ازالت نباشد».

همین قول را صاحب نفائس الفنون نقل کرده است. چنانکه گفته شد «سر تراشیدن برای بد نما گردانیدن می بوده ولی کم کم نشانه پارسائی شمرده شد و بمردم خوش نما افتاده کسی که میخواسته توبه کند و پارسائی گراید بیش از همه موی های سر خود را میتراشید، از اینجا ما در کتابها می بینم چون میخواهند توبه کردن کسی را گویند مینویسند «سر تراشید» و بهر بی «حلق رأسه یا قصر شعره» سپس این سر تراشی رواج یافته و همه کسانی که دینداری و نیکوکاری مینموده اند سر تراشیده اند، شگفت تر آنکه این زبان صوفیان باز گشته و گیسو فرو هشته اند...». (زندگانی من، چاپ جدید ص ۶ احمد کسروی) درد دیوان حافظ ابیاتی درباره قلندران آمده است ولی بیت زیر با اینکه در نسخه بدل های حافظ باختلاف آمده است جای تأمل دارد.

هزار نکته باریکتر ز مو این نجاست      نه هر که سر بر تراشد قلندری داند

در این بیت (تراشد و بر تراشد) هر دو یکسان آمده است و برخی از دانشمندان

و محققین را بشك انداخته است .

این موضوع که بتاريخ زمان حافظ کاملاً بستگی دارد باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد، بر من معلوم نیست که حافظ بواقع قصد انتقاد از دستگاه قلندری زمان خود را داشته است و یا اینکه خواسته است مفهوم قلندری و مختصری از آئین آنرا ذکر نماید، و نیز نمیدانم که درویشان در زمان او موی‌های خود را فرو می‌هسته‌اند یا مطابق سنت می‌تراشیده، ولی سعدی که قبل از او بوده ظاهر درویشی را در جامه ژنده و موی‌سترده دانسته و فکر نمیکنم که در عرض این مدت کوتاه در اویش از تراشیدن موی امتناع کرده باشند بطوریکه میدانیم قلندران خرق عادات می‌کردند، یعنی چون درویشان و سایرین موی می‌گذاشته آنها خلاف آنرا انجام میداده و سر می‌تراشیده‌اند . اگر چنین باشد باید سر بتراشد باشد و صحیح نیز همین است و اگر درویشان و دیگران سر می‌تراشیده‌اند باید سر نتراشد باشد. اما چنانکه تاکنون متذکر شده‌ایم ریشه و ازه‌ای که در قلندر یا کلندر است بمعنی بی‌موکل و گرسر تراشیده است . اعم از بی‌موی طبیعی یا تراشیده سنتی، چون دیدیم که قلندران خرق عادات می‌کرده‌اند از اینجا اندیشه فوق ناشی میگردد و شاید از این برداشت بتوان کلیدی دست یافت و آن اینکه موقعی که در اویش موی می‌گذاشته‌اند، قلندران می‌تراشیده‌اند و هنگامیکه آنها می‌تراشیده‌اند، قلندران فرو می‌گذاشته‌اند . ولی این کلید عمومیت ندارند و قلندران کسانی بوده‌اند که همیشه سر خود را بطرزی که تا این اواخر مرسوم بود می‌تراشیدند و آنرا قلندری تراش میگفتند .

سر تراشیدن در میان اقوام آریائی و سامی سابقه قدیم دارد . «مصریان را عادت این بود که جز در ایام ماتم در سایر اوقات موی‌های سر و ریش خود را بتراشند. چنانکه مجسمه‌های قدمی و قول یوسفون مورخ مؤید این مطلب میباشد و بدین لحاظ چون

یوسف بحضور فرعون طلبیده شد همچو نوکران مصری موهای خود را تراشید. لکن مصریان از برای سرخود پوشش از موی عاریه یا کلاه مانند داشته گر کاهنان که همیشه سر برهنه یا سرپوش رمزی میداشتند زنان مصری را گیسوهای خم اندر خم و بلند بود. اما اهالی آشور و بابل غالباً موی های سر و صورت خود را نگاه میداشتند و بالعکس. گفته بابل‌یی سر و روی خود را می تراشیدند.

حتیان مویهای ابرو و ریش و سبیل را می تراشیدند و موآ بیان پیشانی خود را و طوایف اعراب شقیقتین خود را می تراشیدند چنانکه در ارمیا: ۹: ۲۶ و ۲۳: ۲۵ و ۳۲: ۴۹ اشاره بعادات اعراب میباشد و هیرو دتس نیز اشاره نموده است. در کتاب مقدس بآیات زیادی در این مورد برخورد مینمائیم. که چون وقت نزدیک به پایان است از ذکر آن خودداری میگردد. ولی بطور کلی میتوان آن آیات را طبقه بندی کرد من آنهارا چنین مرتب کرده‌ام.

۱- آیاتی که نذور است ۲- آیاتی که جنبه توهین و مجازات و خرق عادات و بدنما ساختن دارد ۳- آیاتی که در عزاداری و ماتم و هجرت است ۴- آنچه مربوط است به تطهیر و نظافت ۵- در زینت و محاسن ۶- در تمیز و تشخیص بیمار و مبروص ۷- نشان دادن و جدا کردن قوم ممتاز خدا از طوایف اطراف، هر یک از این قسمتها خود فصل جداگانه است مشتمل بر تفصیل و جزئیات.

یکی را از بزرگان ائمه پسری وفات یافت پرسیدندش که بر صندوق گورش چه نویسیم گفت آیات کتاب مجید را عزت و شرف بیش از آن است که چنین جایها روا باشد که روزگار سوده گردد و خلاق بر آن گذرند و اگر بضرورت چیزی باید نوشت این بیت کافیهست. قطعه:

وه که هرگاه سبزه در بستان بدمیدی چه خوش شدی دل من  
بگذر ایدوست تا بوقت بهار سبزی بینی دمیده از گل من

(سعدی)